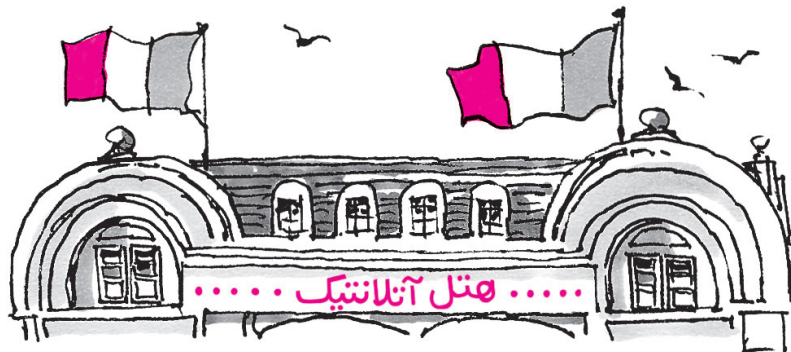
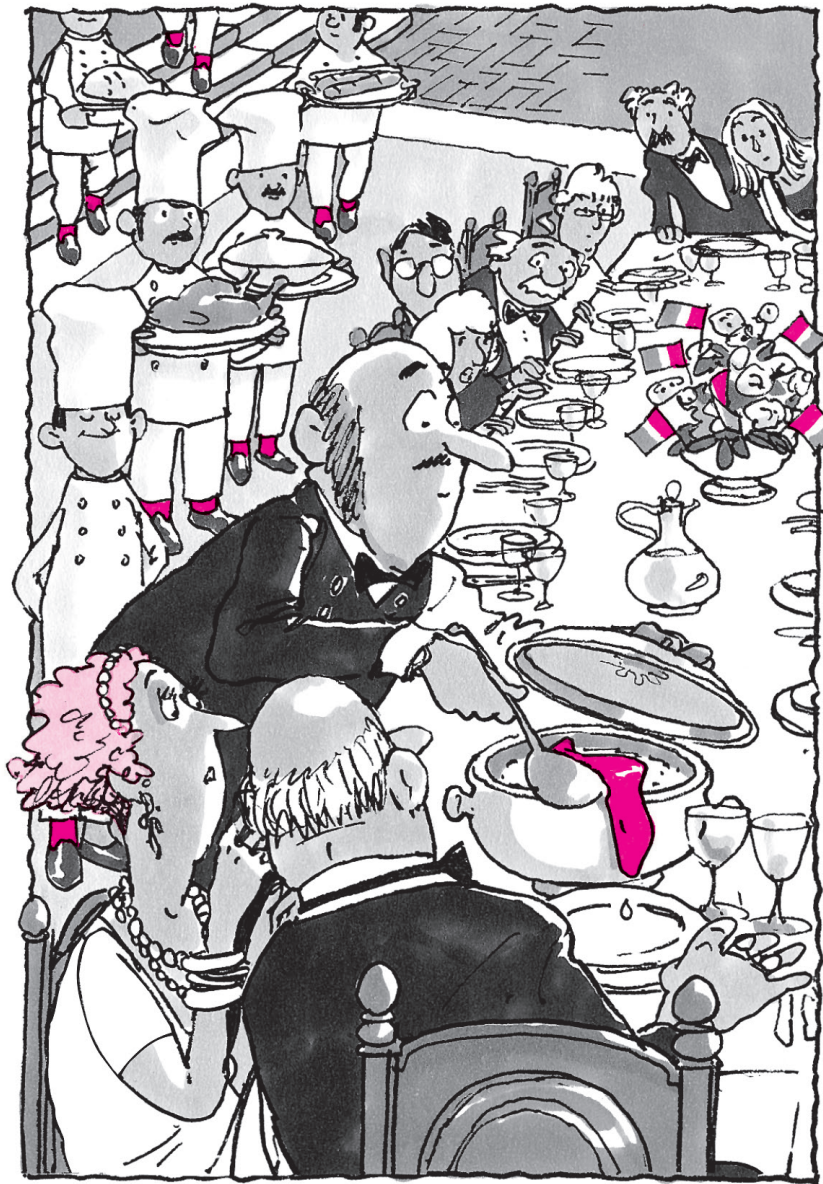




## جوراب قرمز

مرد گرد و قلنبه‌ای با کله‌ی تاس و سیل، دوان دوان از پله‌های پهن  
هتل بالا می‌دود. مثل شیرماهی‌ها خُر خُر نفس می‌کشد؛ یک شیرماهی  
که دقیقه‌ی نود موفق شده توی کت و شلوار رسمی‌اش بپرد و به  
مراسم کنسول فرانسه در هتل آتلانتیک برود.  
این شیرماهی کسی نیست جز کمیسر ایزیدور کوگل بلیتس معروف.  
یک پرونده‌ی فوری، خیلی بیش‌تر از پیش‌بینی‌اش معطلش کرده  
بود. با این حال به موقع می‌رسد. در تالار زرین، مهمان‌ها پشت  
میزهایی با رومیزی سفید نشسته‌اند. کمیسر کوگل بلیتس یواشکی عرق  
پیشانی‌اش را پاک می‌کند و پیش مهمان‌ها می‌رود. روی صندلی  
کناری‌اش کنتس پیری نشسته که انگار با عطر دوش گرفته است.



امروز، چهاردهم ژوئیه، روز ملی فرانسه، است. گروه موسیقی سرود ملی فرانسوی‌ها، یعنی مارسی یِز را می‌نوازد. کنتس پیرهم زیر لب هم‌خوانی می‌کند. کوگل بلیتس منو غذا را نگاه می‌کند که به رنگ پرچم فرانسه آبی، سفید، قرمز چاپ شده است. دهانش آب می‌افتد.

هوم‌م... می‌میرد برای غذاهای فرانسوی؛ آن هم هفت جور غذا که همه‌شان با دقت زیاد انتخاب شده‌اند، درست مثل مهمان‌ها. کوگل بلیتس کشته‌مُرده‌ی دسرهای شیرین است و همیشه باشتها دسر می‌خورد.

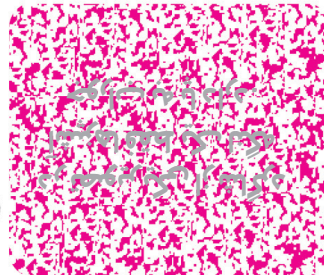
باخوشحالی به صندلی‌اش تکیه می‌دهد و می‌گوید: «هوم‌م! این جور که بویش می‌آید، کیک بستنی، به شکل زندان باستیل در آتش، در راه است.»

کنتس می‌پرسد: «ژو - ووز - آم - پری؟» که به زبان خودمان یعنی «چی گفتید؟»

اما حرف‌شان قطع می‌شود، چون می‌خواهند پیش‌غذا را بیاورند. برای همین وقت نمی‌شود کوگل بلیتس بگوید که چرا کشته‌مُرده‌ی دسر است. کنسول در سخنرانی‌اش جشن را تبریک می‌گوید و آخرسر سوپ مخصوص مراسم را معرفی می‌کند؛ سوپی که سرآشپز مخصوص همان روز پخته است.

بعد، چهار آشپز جوان در سینی‌های نقره، سوپ خوری‌های چینی را

سؤالی از همه‌ی کارآگاهان تیزهوش:  
جوراب چه جوری سر از سوپ درآورده؟ خودتان در تصویر صفحه‌ی  
۱۳ جواب را پیدا کنید.



پاسخ:

به تالار می‌آورند. سرآشپز می‌خواهد خودش سوپ مخصوص را برای  
مهمان‌ها بکشد. اول از مهمان‌های افتخاری شروع می‌کند. همین که  
در ظرف معاون اول رئیس‌جمهور سوپ می‌ریزد، یک لنگه جوراب  
قرمز قرمز از ملاقه سر می‌خورد توی بشقاب. سکوت بدی تمام سالن را  
پُر می‌کند.

حتی موزیک هم قطع می‌شود.

همه به جوراب زل زده‌اند. بین یک لنگه جوراب چه دردسری  
درست می‌کند! کنتس پیرغش می‌کند. سرآشپز از شوک درمی‌آید، داد  
می‌زند و به آشپزخانه می‌دود.

کوگل بلیتس مانده به داد کنتس برسد یا سرآشپز. محل وقوع حادثه را  
انتخاب می‌کند و به آشپزخانه می‌رود.

بادقت به همه‌جا نگاه می‌کند و بعد از چند ثانیه می‌فهمد جوراب از  
کجا آمده است.

مسئله که روشن می‌شود، به تالار برمی‌گردد. کنتس پیرهم به هوش  
آمده است.

حالا کوگل بلیتس، به زبان فرانسه، برایش توضیح می‌دهد که کشته  
مرده‌ی دسراست، حتی اگر تویش جوراب باشد!